



شما در حال مطالعه نسخه آفلاین یکی از مقالات «زبان مستر» هستید. لطفاً توجه داشته باشید که در این نسخه، برخی امکانات تعاملی مانند پخش صوت، ویدیو و تمرین‌های هوش مصنوعی در دسترس نیستند. برای مشاهده نسخه کامل و آنلاین مقاله، همراه با امکانات آموزشی و تجربه کاربری بهتر، [اینجا کلیک کنید](#).

اصطلاحات مربوط به غذا در انگلیسی

ارسال شده توسط علی بهادری  مقالات زبان انگلیسی، اصطلاحات انگلیسی  ۱۲.۱۸k بازدید  ۱۴۰۰/۰۴/۰۲



اصطلاحات انگلیسی کلمات یا عباراتی هستند که معنای متفاوتی با معنای واقعی کلمات دارند. نمونه های زیادی از اصطلاحات مربوط به غذا در انگلیسی وجود دارد. استفاده از آن ها نه تنها سرگرم کننده است بلکه مطمئننا در مکالمه و آموزش زبان انگلیسی به شما کمک می کند. در زیر برخی از اصطلاحات محبوب مربوط به غذا با توضیح و مثال آن ها آورده شده است.

اصطلاحات انگلیسی مربوط به غذا:

Sweet and Sour (ترش و شیرین)

As busy as popcorn on a skillet

خیلی فعال

.He was always as busy as popcorn on a skillet and never sat down for a minute

او همیشه خیلی فعال بود و اصلا به دقیقه هم نمی نشست.

As flat as a pancake

بسیار صاف

.The ball was as flat as a pancake after the neighbor's dog bit it

توپ بعد از اینکه سگ همسایه گازش گرفت خیلی صاف شده بود.

As sour as vinegar

ناسازگار، مخالف، ناپسند

.Her attitude was as sour as vinegar making it difficult for her to keep friends

نگرش و طرز برخورد او ناپسند بود و سبب می شد سخت بتواند دوستانش را نگه دارد.

As sweet as honey

شخص بسیار شیرین

.He loved being with her since she was as sweet as honey and always knew what to say

از آنجایی که او (دختر) شخص بسیار شیرینی بود و همیشه می دانست چه بگوید، او (پسر) دوست داشت با او باشد.

Have a sweet tooth

عشق به غذاهای شکری و شیرین

.He had a sweet tooth and never passed up dessert

او عاشق غذاهای شکری و شیرین بود و هرگز از دسر صرف نظر نمی کرد.

Like taking candy from a baby

کاری که انجام آن آسان است

.Passing the exam was like taking candy from a baby

قبول شدن در امتحان خیلی آسان بود.

Salt of the Earth

مردم عادی و شایسته

.My neighbor is a salt of the Earth type and always helps out when she can

همسایه من یک فرد عادی و شایسته است و همیشه وقتی بتواند کمک می کند.

Sell like hotcakes

به سرعت و به مقدار زیاد فروختن. مثل برق فروش رفتن

.Her book sold like hotcakes on the first day it was released

کتاب او در روز اول انتشار خیلی سریع و زیاد فروخته شد.

Sugarcoat

خوب جلوه دادن

.Please don't sugarcoat it. I need to know the news right now

لطفا اون رو خوب جلوه نده. من همین الان نیاز دارم که از اخبار مطلع بشم.

Take with a grain of salt

چیزی را جدی نگرفتن

.I would take what he says with a grain of salt and not let him upset you

من چیزی که او می گفت را جدی نمی گرفتم و نمی گذاشتم شما را ناراحت کند.

That's the way the cookie crumbles

این همان روشی است که همه چیز اتفاق می افتد. زندگی همین است دیگر

.We can't control where she goes to college. That's just the way the cookie crumbles we have to accept it

ما نمی توانیم کنترل کنیم که او کجا به دانشگاه می رود. زندگی همین است دیگر و ما باید قبولش کنیم.

Worth your salt

دارای ارزش کافی

.His teacher was worth her salt and always stayed late to help her students

معلم او از ارزش کافی ای برخوردار بود و همیشه برای کمک به دانش آموزانش تا دیروقت می ماند.

Variety is the spice of life

تفاوت ها به زندگی علاقه می بخشند. تنوع چاشنی زندگیه

.Traveling to different cities is fun and exciting. After all, variety is the spice of life

سفر به شهرهای مختلف سرگرم کننده و هیجان انگیز است. در کل، تنوع چاشنی زندگیه.

Fruit and Veg (میوه و سبزیجات)

Apple of his eye

فرد مورد علاقه شخصی. نور چشمی.

.She was the apple of her father's eye and he always went out of his way to get her what she wanted

او نورچشمی پدرش بود و او (پدر) همیشه بیش از حد معمول تلاش می کرد تا به او (دختر) چیزی که می خواهد را بدهد.

Bear fruit

از چیزی نتیجه مطلوب گرفتن. به ثمر نشستن. مثمر ثمر واقع شدن

.In the end, her hard work bore fruit and she was accepted into the college of her dreams

در نهایت، کار سخت او به ثمر نشست و در دانشگاه رویاهایش قبول شد.

Buy a lemon

چیز بی ارزشی خریدن. ماشین معیوب و به درد نخور خریدن

.She bought a lemon and always had problems with the car

او یک چیز به درد نخور خرید و همیشه با ماشین مشکل داشت.

Compare apples and oranges

مقایسه چیزهای متفاوت با هم

.You can't compare a race car with a skateboard, that's like comparing apples to oranges

شما نمی توانید یک ماشین مسابقه ای را با اسکیت بورد مقایسه کنید این کار مانند مقایسه دو چیز کاملاً متفاوت با هم است.

Cool as a cucumber

آرام و خونسرد بودن در هر شرایطی

.She was as cool as a cucumber in the interview and impressed everyone

او در مصاحبه آرام و خونسرد بود و همه را تحت تاثیر قرار داد

Forbidden fruit

چیزی ممنوع بودن. میوه ممنوعه

.She had a crush on her friend's boyfriend but he was forbidden fruit

او عاشق دوست پسر دوستش بود اما او (پسر) مانند میوه ممنوعه بود.

Go bananas

هیجان زده یا دیوانه

.The dog was going bananas when the cat came into the house

وقتی گربه به خانه می آمد، سگ دیوانه می شد.

In a pickle

در مشکل بودن. تو هچل افتادن. تو دردسر افتادن

.We were in a pickle when we got lost last night

وقتی دیشب گم شدیم، تو دردسر افتاده بودیم.

Life is a bowl of cherries

زندگی خوب و دلپذیر. عالی و شگفت انگیز

.He tried to convince her that life of a bowl of cherries in his new town

او (پسر) سعی کرد او (دختر) را متقاعد کند که زندگی در شهر جدید او بسیار خوب و دلپذیر است.

Like two peas in a pod

بسیار شبیه به شخصی دیگری بودن. کاملاً شبیه به هم

.My aunt and mom are like two peas in a pod and think exactly alike

خاله ی من و مامانم کاملا شبیه هم هستند و و دقیقا شبیه هم فکر می کنند.

Low hanging fruit

آسان ترین چیز برای بدست آوردن یا انجام دادن

.There is a lot of low hanging fruit to get to that can reduce our debt

کارهای آسان زیادی برای انجام دادن وجود دارد که می تواند بدهی ما را کاهش دهد.

Rotten to the core

بسیار بد یا فاسد

.The board of directors is rotten to the core and needs to be replaced immediately

هیئت مدیره بسیار فاسد است و باید سریعاً عوض شود.

Top banana

رهبر یا رئیس

.She was the top banana in her class and everyone looked up to her

او در کلاس خود رهبر بود و همه به او نگاه می کردند.

As easy as pie

چیزی که خیلی ساده است. مثل آب خوردن

.The math test was easy as pie and the whole class got a passing grade

آزمون ریاضی خیلی ساده بود و تمام کلاس نمره قبولی گرفتند.

Finger in the pie

درگیر شدن در همه چیز. در هر کاری دخالت کردن

.She had her finger in the pie for every event at the school

او در هر رویدادی در مدرسه دخالت می کند.

Have one's cake and eat it too

خدا و خرما رو با هم خواستن. داشتن دو چیز به طور همزمان

She broke up with him, then wanted him to take her to the dance, but she can't have her cake and eat it too.

او (دختر) از او جدا شد، سپس از او خواست که به رقص ببردش، اما او (دختر) نمی تواند هم خدا را بخواهد هم خرما را.

Piece of cake

آسان بودن کاری برای انجام. مثل آب خوردن

.They said passing the final exam would be hard, but it was a piece of cake

آن ها گفتند که قبول شدن در امتحان نهایی سخت خواهد بود، اما آن خیلی آسان بود.

Pie in the sky

خواب و خیال، واهی، رویا یا قولی تو خالی و پوچ

.She wants to be a famous singer but that dream is just a pie in the sky if you ask me

او می خواهد یک خواننده معروف شود، اما اگر از من بپرسید می گویم که فقط یک رویای تو خالی و پوچ است.

Half-baked

نسنجیده، حساب نشده

.His business plan is half-baked and it will end in disaster

برنامه کاری او نسنجیده است و به فاجعه ختم خواهد شد.

!Aw, Nuts

(آوایی برای اعلام ناراحتی یا عصبانیت از اتفاقی که افتاده است)

As nutty as a fruitcake

شخص دیوانه

.My ex said I was as nutty as a fruitcake when I sold all his clothes at the garage sale

همسر سابقم گفت من وقتی تمام لباس های او را در حراجی فروختم دیوانه بودم.

Hard nut to crack

فرد یا چیزی دشوار برای درک و فهم. گره گور

.She couldn't tell if he was annoyed since he was such as hard nut to crack

او نمی توانست بفهمد که آیا او (پسر) اذیت شده بود زیرا درک و فهم او دشوار بود.

Everything from soup to nuts

طیف گسترده ای از اقلام. شیر مرغ تا جان آدمیزاد

.She carried everything from soup to nuts in her huge handbag

او از شیر مرغ تا جون آدمیزاد رو توی کیف دستی بزرگش حمل می کرد.

For peanuts

ارزان

.The last items at the garage sale were being sold for peanuts

آخرین اقلام در حراجی به قیمتی ارزان فروخته شده بودند.

In a nutshell

به طور خلاصه

.In a nutshell, I was too busy to worry about other people's problems

به طور خلاصه، من خیلی مشغول بودم که نگران مشکلات مردم باشم.

Eat Your Words

(حرف خود را پس گرفتن)

Bite off more than you can chew

بیش از توانایی خود کاری به عهده گرفتن، لقمه بزرگتر از دهان برداشتن

.My mom told me not to bite off more than I can chew when I was looking for a third job

مامانم وقتی دنبال کار سوم بودم بهم گفت لقمه بزرگتر از دهنم بردارم.

Bite the hand that feeds you

آسیب زدن یا آزرده خاطر کردن کسی که به شما کمک کرده است. نمک خوردن و نمکدان شکستن

.You may disagree with your parents, but don't bite the hand that feeds you; you'd be lost without them

ممکنه که با والدینت مخالف باشی، اما اون ها رو آزرده خاطر نکن؛ بدون آن ها سردرگم خواهی شد.

Bitter pill to swallow

چیزی ناخوشایند که باید بپذیرید

.Losing to the rival team was a bitter pill for the team to swallow

باخت به تیم رقیب حقیقت تلخی برای تیم بود که باید می پذیرفتن.

Eat crow

یک اشتباه یا شکست را پذیرفتن. به اشتباه خود اعتراف کردن

.I will have to eat crow tomorrow at work since my project failed

از آنجایی که پروژه ام با شکست مواجه شد فردا در محل و

کار باید شکستم را بپذیرم.

Eat dirt

به غلط کردن افتادن. پس گرفتن یک حرف آسیب زا

.The lawyer had to eat dirt for the rude statement that he made about the client

وکیل برای اظهارات گستاخانه ای که درباره موکل داشت، مجبور شد حرف خود را پس بگیرد.

همانطور که می بینید، اصطلاحات زیادی در رابطه با غذا در انگلیسی وجود دارد- ما عاشق غذا خوردن هستیم! و آن ها یک روش عالی برای انتقال نظر شما به روشی طنز و در عین حال مستقیم هستند. استفاده از اصطلاحات مربوط به غذا در انگلیسی کاملاً رایج است و در مکالمه روزانه مشاهده می شود.